سید جمال الدین اسد آبادی و جامع الازهر مصر

 کسایی، نورالله

سید جمال الدین معروف به«افغانی»1314- 1256 ق 1898-1839 م بی‏تردید از معدود چهره‏های نامدار و پرآوازهء تفکر دینی-سیاسی صد و پنجاه سالهء اخیر جهان اسلام است که از مبانی‏ عقیدتی و افکار و اهداف او در زمینهء اصلاحات دینی و روابط متفاوتش با بزرگان و حکمرانان سیاسی روزگاری‏ که در آن می‏زیست سخنهای بسیار گفته و برداشتهای‏ گونه‏گون و گاه متضاد کرده‏اند.با این همه،هنوز هاله‏ها از ابهام بر زندگی پرماجرای این نابغهء نامور و اندیشه‏پرداز پرتوان شرق سایه‏ها افکنده است.از این رو بازنگری نقادانه و به دور از مبالغات ناروا و تعصبات بیجا برای بازیابی هویت شخصی و ماهیت فکری و ابعاد مثبت و یا منفی زندگی سیاسی اجتماعی این عنصر فعال عرصه سیاست و دیانت بسیار ضروری می‏نماید؛ چرا که این بزرگمرد در هنگامهء هجوم استعمار غرب و هرج و مرج حاکم بر کشورهای شرق و حکومتهای‏ اغلب نالایق اسلامی بی‏هیچ پیشینهء شهرت خانوادگی‏ و وابستگی آبا اجدادی به صاحبان زر و زور یا مراجع‏ روحانی مقلد تراش با مایه‏هایی از استعدادهای فطری‏ و شجاعت ذاتی به صحنه آمد و پا را از دایره روش‏ معمول در زندگی معتاد روحانیت اغلب خفته و ناآگاه‏ آن زمان فراتر نهاد،پرده‏های خشک مغزی و تعصبات‏ خرد آزار را بردرید و از لایه‏های خودمحوری و فرقه‏گرایی‏های تنیده بر اندام جامعهء فرسودهء اسلامی‏ وارهید و با زمامداران و بازیگران صحنهء سیاسی در خاور و باختر با هر مرام و مسلک با ستیز یا سازش‏ درآمیخت و چنان شد که امواج اعجاب‏ها و یا انگ‏ها از اتهامات ناروا یا ارادتهای در حد پرستش مریدان و هواداران او را احاطه کرد.بنابراین،جمال الدین‏ معمایی شد که از حکمرانان و روحانیون و توده‏های‏ تشنهء اصلاحات یا مزدوران چشم و گوش بسته و ایادی‏ عاملان استعمار کامها و ناکامیهای بسیار دید که‏ بجاست این همه بارها و بارها در محک نقد و نظر صاحبنظران در مسایل سیاسی و اجتماعی قرار گیرد.

اسدآبادی بی‏شک برخاسته و بالیدهء ایران روزگار قاجاران است.شهرتش به افغانی که غربیان و عربان‏ بی‏چون و چرا آن را پذیرفته و خود سید نیز گاه بر آن‏ صحه می‏گذاشته،ساخته و پرداخته ضمیر بیدار و فکر فعال شخص اوست که با این تمهید توانست به دور از تفرقه‏ها و تضادهای فرقه‏ای شیعی سنی-که از آغاز روزگار عثمانی و صفوی جامعهء اسلامی را بیش از پیش‏ دستخوش افتراق و تشتت کرده بود-خود را وا رهاند،و با بهره‏گیری از این ترفند توفیق یافت که در سراسر سرزمین‏های سنی و شیعه‏نشین ایران قلمرو قاجار تا عراق و حجاز و مصر و سودان و آسیای صغیر تحت‏ سلطه عثمانی و هند و افغانستان و نیز روسیهء تزاری و اروپای مسیحی،در هر جا که حضور یافت از پرتو شعور علمی و شم سیاسی و فصاحت فطری ممتازی که از آن‏ برخوردار بود،و نیز آشنایی و یا تسلط به بیشتر زبانهای‏ رایج روزگار خویش(چون:فارسی،عربی،ترکی، انگلیسی،فرانسه،هندی،افغانی،عبری)(1)را با چهره‏ای جذاب و زیبا و بیانی سحرآمیز-که توان‏ تحریک احساسات ملی و عرق دینی را داشت- هوادارانی با اخلاص گردآورد و بخش عمدهء تحرکات‏ سیاسی-اجتماعی جامعهء آن روزگار شرق را بدانسان‏ که رستاخیز فکریش نامیدند به خود اختصاص دهد.

سید جمال الدین در سبب انتساب خود به افغان و شهرت به«افغانی»گفته است:«چون افغان در جایی‏ کنسول ندارد،من خود را به افغان نسبت دادم که از دست کنسول‏های ایرانی آسوده باشم،و در هر شهری‏ که می‏روم گرفتار کنسول نباشم».حاج سیاح محلانی‏ از معاصران و دوستان او نیز گفته است:«چون سید جمال الدین دربارهء ایران مقاصدی بزرگ داشت،لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت‏[ایادی‏] ناصرالدین شاه محفوظ بماند».(2)از این رو عناوین‏ متعدد،جمال،جمال الدین،جمال الدین الاستنبولی، جمال الدین الاسدآبادی،جمال الدین الحسینی، جمال الدین الحسینی(عبد الله بن عبد الله)، جمال الدین الحسینی الاستنبولی(عبد الله)، جمال الدین الحسینی الافغانی الکابلی،جمال الدین‏ الحسینی الافغانی،جمال الدین الحسینی رومی،جمال الدین الحسینی الطوسی،جمال الدین افندی، جمال الدین الحسینی الکابلی،جمال الدین‏ اسعدآبادی،رومی(تخلص)و نیز شهرت به حنفی‏ مذهب بودن او مؤید این مدعاست.حضور گاه و بیگاه‏ سید جمال الدین در هر مکان و محفلی که مناسب و ضروری می‏دانست چنان شگفت‏انگیز می‏نمود که‏ برخی از روزنامه‏های چاپ استانبول آن زمان به طنز او را شیطان در لباس انسان می‏خواندند.(3)

گزارش زندگینامهء سید جمال الدین محمد پسر سید صفدر اسدآبادی که در زادگاهش اسدآباد و در همدان و قزوین و اصفهان و نجف و افغانستان دانش‏ آموخت و...(4)،منظور این مقال نیست،و نیز نقد و نظر دربارهء فعالیت‏های سیاسی و گرایش‏های خاص او در این اندک زمان نمی‏گنجد که از خدمت و یا خیانتش‏ سخنهای بسیار گفته و حب و بغضهای ناشایست روا داشته‏اند؛و این افراط و تفریطهای نابجا یادآور این‏ کلام علی(ع)است که فرمود:«هلک فی رجلان محب‏ غال و مبغض قال»(دو تن یا دو گروه دربارهء من هلاک‏ شدند،دوستی که دوستی را از حد گذرانید و دشمنی‏ که دشمنی را...».(5)

عضویت سید در لژهای فراماسونری ایتالیایی، فرانسوی،انگلیسی،یونانی،ترکی عثمانی اگرچه در معیارهای اخلاق سیاسی عصری که او در آن می‏زیست‏ عملی ناشایست نمی‏نمود و سید در مواردی که مرام هر یک از این انجمن‏ها را با مساوات و برادری و نوعدوستی-که از آرمانهای فراماسونری بود-مغایر می‏دید،می‏خروشید و از آن کناره می‏گرفت.(6)

اگر از این موارد درگذریم،کافی است مواردی از داوری‏های غیر منصفانه و متعصبانه ارنست رنان‏ نویسندهء فرانسوی معاصر سید را در برخورد اسلام با علم و تنقید ملایم و محافظه‏گرانه و یا تأیید ضمنی سید در جوابیه‏اش به او در معرض داوری قرار گیرد،تا از آنچه خود گفته و آنچه کاسه‏های داغ‏تر از آش و سازشکاران با سیاست روز دربارهء او می‏گویند معلوم‏ گردد که:«تفاوت ره از کجا است تا به کجا».

ترجمهء سخنرانی رنان در زمینهء اسلام و علم و جوابیهء سید به او از سید محمد علی جمال‏زاده فرزند سید جمال الدین واعظ اصفهانی(از قربانیان‏ مشروطه‏خواهی و از یاران و هواداران سید)است.این‏ مرد قرن که هنوز در قید حیات است و با وجود کهولت‏ گهگاه مطالبی از خاطرات و مصاحبه‏های او را در روزنامه‏ها می‏خوانیم،کسی است که آغاز زندگی‏اش با پایان روزگار سید جمال الدین تقارن داشته است؛ بنابراین در اصالت این سخنرانی رنان و جوابیه سید و ترجمه هر دو توسط جمال زاده به هیچ وجه جای تردید نیست.

رنان می‏گوید:«...در حقیقت اسلام همواره دشمن علم و فلسفه بوده و عاقبت با چنگال تعصب خود علم و فلسفه را خفه نموده است...»و یا«...اسلام عبارت از زنجیر و سلسلهء دردانگیزی است که مانند آن هیچ وقت‏ بر گردن انسانیت زده نشده،روحانیون مغرب زمین هم‏ در ضدیت با علم و معارف از اسلام عقب نیفتاده‏اند، چیزی که هست مذهب در مغرب زمین کامیاب نشد که افکار و روح جدید را مضمحل کند،ولی اسلام در هر کجا که دست یافت،روح آزاد و افکار فلسفی را فلج‏ نمود و از میان برد...».و یا«...از صفات مخصوصهء شخص مسلمان بی‏اعتنایی و کینهء علم و دانش و عقیدهء محکمی است به اینکه تتبع و تحقیق دربارهء علوم بی‏فایده و بی‏معنی و تقریبا کفرآمیز است...»این‏ بود نمونه‏ای از برخورد و برداشت یک متفکر مسیحی‏ زاده و بالیده در فرانسه مهد آزادی،که کورکورانه‏ حساب دخالت حکمرانان بر جامعهء اسلامی را به‏ حساب خود اسلام گذاشته و آن همه ارج و اعتباری را که اسلام بر دانش و دانشمندان نهاده اعتراف و بسیاری از همگنان مستشرق او این واقعیت را نادیده‏ انگاشته‏اند.

از این مقوله بگذریم و بازگردیم به پاره‏ای از جوابهای‏ سید جمال الدین و خرده‏گیریهای این نظریه‏پرداز پرآوازهء مسلمان،سید می‏گوید:«...مقصد اصلی‏ معظم له‏[ارنست رنان‏]این بود که یک حقیقت تاریخی‏ را کشف نموده و اشخاص حقیقت‏جو و کسانی را که در تاریخ ملل و نحل و خصوصا در تاریخ تمدن در پی کشف‏ مراتب نشو و نمای مذاهب هستند آشنا سازند و حقیقتا در انجام این امر مشکل مسیو رنان داد سخن را داده و به بیان مطالبی پرداخته که تا کنون مورد توجه‏ نشده بودند.نگارنده‏[سید جمال‏]در خطابهء جناب‏ ایشان مقداری مطالب سودمند و نظریات جدید یافته و از طریق بیان ایشان حظ وافر بردم...»و یا«...اگر حقیقت باشد که مذهب اسلام مانعی در ترقی علوم‏ است،باید دانست که این مانع را در یک روز نمی‏توان‏ رفع کرد،ولی در این خصوص چه فرقی است ما بین‏ اسلام و سایر مذاهب و ادیان.هر دینی به نحو مخصوص ناسازگار است،مذهبی نیست که طریق‏ مدارا بپیماید...مذهب مسیحی یا به عبارت دیگر جماعتی که تابع افکار و عقاید این دین هستند مقام‏ اول مذهبی را-که در فوق بدان اشاره شد-طی کرده‏ است،و چون دیگر مانعی در پیش ندارد در طریق ترقی‏ و تعالی افتاده و روز به روز در راه کشفیات علمی جلوتر می‏رود،ولی ملت مسلمان هنوز از قیمومیت مذهبی‏ آزاد نشده،ولی از آنجا که اسلام چندین قرن پس از مذهب مسیح به ظهور پیوسته،لهذا امید واثق دارم که‏ ملت اسلام هم روزی زنجیرهای خود را از هم گسسته و همان طور که ملت مسیح با وجود ناسازگاری و تعصب‏ مذهبی دین مسیح کامیاب به رفع و دفع تمام موانع‏ گردید،ملت اسلام هم راه ترقی را در جلوی خود آزاد و هموار ساخته و قدم در راه تمدن بردارد.حاشا و کلا که‏ من از این امید خود دست بردار باشم.مقصود من‏ مدافعهء مذهب اسلام نیست،بلکه می‏خواهم از چند صد میلیون بشری دفاع کنم که به عقیدهء مسیو رنان‏ محکوم هستند که در توحش و جهل بمانند...راست‏ است که مذهب اسلام حلقوم علم را گرفته و می‏فشارد و نمی‏گذارد که علم ترقی کند[!]و یک قسمت از نوع‏ بشر را از جستجوی حقایق مانع آمده است،ولی تصور می‏کنم مذهب مسیح هم طور دیگری رفتار ننمود و رؤسای کلیساها هم هنوز سپر نینداخته‏اند و با جدّ و جهد و پشتکار مخصوص به قول خودشان ضد اباطیل و زندقه در کشتی هستند».(8)

از آنچه گذشت و با دقت در تنگ نظریهای رنان‏ پرورش یافته در مهد باز و فضای آزاد فرانسه آن روزگار و جوابیه حاکی از بلندنظری توأم با تسامح دینی سید جمال می‏توان دریافت که افکار متعالی و ابعاد گستردهء فکری او در فراخنا و فضایی بالاتر و والاتر از محدودیتهای نژادی و فرقه‏ای فقیهان مسلمان شرق و روشنفکران سر برداشته از خواب قرون وسطایی غرب‏ در پرواز بوده است.اما این پرسش نیز پیش می‏آید که‏ اگر این طرز تفکر و تلقی سید جمال الدین از دین را به‏ حساب جهان‏بینی و تلاش او در راستای ایجاد وحدت‏ دینی منظور داریم،چرا برخی حکومت‏ها در برخورد با این نوع آراء و اندیشه‏ها«نؤمن ببعض و نکفر ببعض»و یک بام و دو هوا رفتار و برخورد می‏کنند؟چه بسیار بزرگانی که با منش و مرامی ملایم‏تر و شیوه‏ای‏ سازگارتر در دفاع از این نظرات نانشان بریده،زبانشان‏ بسته و قلمشان شکسته است.

به هر روی ظهور و حضور سید جمال الدین در عرصهء سیاسی-اجتماعی شرق اسلامی و گاه غرب مسیحی‏ چنان چشمگیر و اعجاب‏انگیز بوده است که از سوی‏ معاصران وی و کسانی که روزگارش را درک کرده‏اند،تا به امروز مقالات و کتابهای متعدد و متنوع دربارهء او نوشته‏اند.(9)

از کسانی که روزگار رشد و بالندگی سید را درک‏ کرده‏اند،مهدی قلی هدایت تا حدودی بدبینانه و با تردید،و مهدی ملک‏زاده،پسر«ملک المتکلمین»یار و هوادار اسدآبادی با تحسین و تجلیل از او یاد کرده‏اند. هدایت بخصوص بر این عمل سید که با تحریک میرزا رضا کرمانی در قتل ناصر الدین شاه(-1313 ق) اوضاع ایران را پریشان‏تر و نابسامان‏تر از آنچه بود کرد، خرده گرفته و از قول«ناظم التجار»یادآور شده است که‏ میرزا رضا را گفت:«چرا ناصر الدین شاه را کشتی؟ گفت:بخاطر آن همه ظلم و بیداد.گفت:این درست، اما آیا انوشیروان عادل یا سلمان فارسی را پشت در داشتی که به جای او بر تخت سلطنت بنشانی؟».از مجموع گزارشهای هدایت چنین برمی‏آید که سید جمال الدین فردی ناآرام،آشوبگر،ماجراجو و یا عامل‏ استعمار بوده است(10).!

بر خلاف هدایت،دکتر ملک‏زاده پس از تأکید بر اسدآبادی بودن سید،نوشته است:«از آن رو نام گرامی‏ این بزرگمرد را در سر لوحهء آزادمردان نهادم و بر معاصرانش مقدم شمردم که او اول کسی است که‏ فلسفهء جدید و افکار نوین را با شجاعت و صراحت در ایران منتشر کرد و تخم آزادی خواهی را در دل‏های‏ شیفته کاشت...سید جمال الدین یکی از مردان جهانی‏ است،و چون ستارهء درخشانی در خاور طلوع کرد و قسمتی از کشورهای عقب افتادهء آسیایی را روشنی‏ بخشید».آنگاه چنین ادامه داده است که:«برای‏ شناسایی سید جمال الدین بهتر آن دانستم آنچه را که‏ ملک المتکلمین-که یکی از دوستان سید و مدت سه‏ ماه با او انیس و جلیس بوده و تا آخر عمر هم با هم‏ مکاتبه داشتند و به افکار یکدیگر آشنا بودند-و ملک‏ در یکی از آثار قلمی خود به یادگار نهاده،نقل کنم: «سید دارای شهامت و شخصیت بی‏نظیری بود و عقیده‏ داشت که تمام بدبختی ایران و ایرانی و همهء مسلمانان‏ و دور افتادگی آنان از کاروان ترقی جهان،از فسادی‏ است که در دستگاه روحانیت راه یافته و از حکومتهای‏ استبدادی سرچشمه گرفته است.این بود که پایهء مرام‏ خود را بر پاک کردن مذهب اسلام از خرافات و از میان‏ برداشتن حکومتهای استبدادی و برقرار کردن حکومت‏ ملی نهاده بود.او با ظلم و ستمگری و حکومت شخصی‏ دشمن بود و معتقد بود که تا کشورهای جهان به ویژه‏ مسلمانان زنجیر اسارت استبداد را پاره نکنند و در تحت لوای حکومتهای ملی جای نگیرند،به نعمت‏ ترقی و تعالی نایل نخواهند شد و از زیر بار نفوذ بیگانگان رهایی نخواهند یافت.سید قسمتی از دورهء جوانی خود را در افغانستان گذرانید و با وجود صغر سن مورد احترام امرا و رجال آن دولت بود...به واسطهء جنگ‏ها و کشمکش‏های داخلی افغانستان را ترک کرد و راه هندوستان در پیش گرفت.پس از چندی توقف به‏ مصر رفت و از آنجا رهسپار اسلامبول شد...استعداد ذاتی و مقام علمی او توجه وزارت علوم دولت عثمانی را جلب نمود...و خطابه‏هایش مورد ستایش روشنفکران‏ قرار گرفت.با صدر اعظم عثمانی آشنا شد و به عضویت‏ انجمن دانش انتخاب گردید...موقعیت مهم او را هدف کینهء روحانیون قرار داد و دیری نگذشت که‏ شیخ الاسلام عثمانی سید را تکفیر کرد[از آن رو که‏ گفته‏اند سید نبوت را صفتی شمرده بود].سید به امید اینکه کشور مصر بیش از سایر ممالک شرق از نعمت‏ آزادی برخوردار است،راه آن دیار را در پیش گرفت.

ریاض پاشا وزیر مصر که مرد روشنفکری بود،به‏ استعداد ذاتی و مقام علمی سید پی برد و او را تکریم‏ بسیار کرد و مبلغی ماهانه برای او قرار داد...زمانی‏ نکشید که سید مسند استادی«جامع الازهر»را اشغال‏ کرد[البته به طور رسمی چنین نبوده و بعد از آن سخن‏ خواهیم گفت‏]و به تدریس فلسفه و تاریخ پرداخت.ولی‏ خدیو مصر به تحریک روحانیون و خواهش نمایندهء انگلیس سید را از دیار فراعنه تبعید کرد...جراید مصر نوشتند که سید محفل فراماسون را که سیصد نفر عضو داشت،در مصر تأسیس کرد و ضد استعمار انگلیس و دولت استبدادی مصر قیام نمود...بسیاری از روشنفکران و جوانان آزادی‏خواه مصر به ویژه شیخ‏ محمد عبده که سپس به عالی‏ترین مقام روحانیت‏ نایل گشت و فرهنگ نوین اسلامی را ایجاد نمود،از تربیت شدگان سید بودند...».(11)این بود گزیده‏ای از زندگینامهء سید به نقل از مهدی ملک‏زاده و پدرش‏ «ملک المتکلمین»از رجال آزادی‏خواه عصر مشروطیت.

ادامهء سخن دربارهء سید جمال الدین اسدآبادی و «جامع الازهر»مصر است و این مقدمهء مفصل تمهیدی‏ بود بر متنی شاید مجمل،چرا که گفتن یا نوشتنش را مجالی فراختر باید.

هر چند بیشتر خوانندگان با فضل با نام نامی‏ «الازهر»و سرگذشت پرفراز و نشیب آن آشنایی دارند، سخنی هر چند کوتاه از پیشینهء آن را ضروری می‏دانیم.

«الازهر»که از آغاز پیدایی عنوان«جامع»،یعنی‏ دانشگاه داشت،کهن‏ترین نهاد آموزشی-عبادی‏ روزگار فاطمیان مصر است که همزمان با تأسیس شهر قاهره«-القاهرة المعزیه»در سال 359 ق توسط جوهر کاتب سیسیلی(م 381 ق)سردار خلیفهء فاطمی المعزلدین الله(341-365 ق)به منظور دعوت و تبلیغ مذهب اهل البیت و آموزش و پرورش‏ اسماعیلی مذهبان بنیاد گردید و در سال 361 ق‏ فعالیت خود را به طور رسمی آغاز کرد.(12)با گذشت‏ بیش از هزار سال و رویارویی با بسیاری از دگرگونی‏های سیاسی-فرهنگی همچنان به عنوان‏ یکی از اصیل‏ترین دانشگاههای موجود جهان اسلام و حفظ میراث‏های کهن و سنتی آموزشی و نیز بهره‏گیری از دانش‏های نوین در تأسیس رشته‏هایی از دانش و تکنولوژی جدید پا به پای تحولات علمی زمان‏ به پیش می‏رود.(13)«جامع الازهر»از هنگام تأسیس‏ تاکنون در روند زندگی فرهنگی و معنوی جامعهء مصری‏ همان نقشی را ایفا کرده است که رود نیل در سرنوشت‏ اقتصادی اجتماعی این جامعه.از این گذشته،«الازهر» چونان خود مصر به گونه‏ای که خواهیم گفت از دیرباز با جامعهء فرهنگی ایران پیوندهای دیرینه داشته است.

جای تأسف است که دخالت و تجاوز عوامل سیاسی در مرزهای علمی و فرهنگی مانع از آن شد که حتی یک‏ نماینده دانشگاهی ایران در مراسم بزرگداشت و جشن‏های هزارهء«الازهر»حضور یابد و اندکی از آن همه مشارکت‏های علمی و آموزشی ایرانیان با این‏ دانشگاه کهن اسلامی را بازگو کند.

خود مصر نیز بی‏گمان تنها کشور ریشه‏دار اسلامی و عرب‏زبان شده‏ای است که با وجود بعد مکانی‏ سرنوشتش با ایران این سوی دنیای اسلام‏ پیوستگی‏های بسیار دارد و شاید این از جمله عواملی‏ است که رشته‏های معنوی این دو جامعهء عریق را در موارد زیاد به هم پیوند داده است.گذشته از آشنایی‏ ایرانیان با مصریان از روزگار سلطهء هخامنشیان،بر سرزمین مصر،در دورهء اسلامی افزون بر چند سال‏ حکمرانی جعفر پسر یحیی برمکی،در عصر خلافت‏ هارون الرشید(170-193 ق(14)،و ولایت عبد الله بن‏ طاهر بر مصر روزگار مأمون(198-218 ق)،(15) بانیان حکومتهای مستقل طولونی و اخشیدی در مصر برخاسته از سرزمینهای شرقی ایران بودند،(16)و حتی‏ صلاح الدین ایوبی سردار نامدار و پیروزمندی که قلمرو اسلام را از اشغال مهاجمان صلیبی نجات داد و بر حکومت دیرپای فاطمیان اسماعیلی مصر غالب شد،از کردان نژادهء اران ایران بوده است.(17)

در تأسیس سلسلهء با اقتدار فاطمیان و رواج مذهب‏ اسماعیلی در مصر نیز-که تحولی بزرگ در جمیع‏ شؤون جامعهء مصری به ویژه جامعهء اسلام عموما ایجاد کرد-دست عناصر ایرانی در موارد بسیار در کار بوده‏ است.پیروان این مذهب که به«اسماعیلی»،«فاطمی»، «باطنی»،«سبعیه»،«قرامطه»،«ملاحده»،و در ایران به‏ «نزاریه»،«حشیشیة»یا«فداییان»و«صباحیة»(پیروان‏ حسن صباح)شهرت یافتند،نخست در ایران شکل‏ گرفتند و حرکات مرموز و زیرکانهء خود را علیه سلطهء عباسیان از این دیار آغاز کردند.

جامعهء ایرانی گرچه گاه و بیگاه به واسطهء فرسودگی‏ هیأت حاکمه و فساد ایادی آنان مغلوب گروهی قلیل از مهاجمان خارجی یا فرصت طلبان داخلی شده،اما چندان نپاییده است که در زمان مناسب با غلبهء فرهنگی و نفوذ در دستگاه حکومتی یا دیگر ترفندها زمینه را برای سست کردن بنیان و سرانجام فروپاشی‏ حکومت غاصب فراهم ساخته است.ایرانیان آنگاه که از طرد امویان و روی کار آوردن عباسیان طرفی نسبتند و آل عباس را در ستم و استبداد و خیانت در حق رجال‏ سیاسی نظامی ایرانی در ردیف امویان یافتند،از همان‏ روزگار منصور(136-158 ق)بنیانگذار واقعی‏ خلافت عباسی زمینه‏های تزلزل برای این حکومت به‏ ظاهر استوار را فراهم ساختند.در همین دوره بود که‏ گروهی اسماعیل پسر بزرگ امام صادق را که در سال‏ 143 ق در زمان حیات پدرش درگذشته بود،جانشین‏ بلافصل و بر حق او دانستند.پس از آن محمد،پسر اسماعیل معروف به«مکتوم»مدت زمانی در قریهء «محمد آباد»ری که به وی منسوب شد،اقامت گزید و به دعوت سرّی به حمله علیه عباسیان در منطقهء دماوند دست زد و پس از او اعقاب وی چندی در خراسان و قندهار و هند به نشر دعوت اشتغال داشتند،(18)تا سرانجام به دستیاری دیگر ایرانیانی چون عبدالله بن‏ میمون قداح اهوازی،حسن اهوازی،حسین زیدان‏ کرجی،ابوسعید رامهرمزی و...زمینه را برای ظهور عبید الله بن محمد ملقب به«مهدی»که خود را از فرزندان فاطمه زهرا و از اعقاب محمد بن اسماعیل‏ معرفی می‏کرد،به عنوان خلیفهء بر حق جامعهء اسلامی‏ فراهم ساختند.(19)بعدها عقاید و آراء اسماعیلیان از سوی بزرگانی چون ناصر خسرو قبادیانی(م‏ 481 ق)،ابو یعقوب سجستانی(م 331 ق)، حمید الدین کرمانی(م نیمه اول سده 5 ق)،ابوحاتم‏ رازی(م،322 ق)،مؤید شیرازی(4702 ق)ثبت و ضبط گردید.ناصر خسرو افزون بر دفاع از عقاید اسماعیلی و خلافت فاطمی در جای جای اشعارش پیش از هر جهانگرد اسلامی سیمای مصر به ویژه شهر قاهره و زندگی در روزگار مستنصر فاطمی‏ (خ:427-487 ق)را در سفرنامهء خود به تصویر کشیده است.(20)از آن پس،حسن صباح‏ (م-518 ق)از رجال نامدار عصر سلجوقی و از مخالفان سرسخت دستگاه نظام الملکی چند سالی در مصر به سر برد و پس از آشنایی با عقاید اسماعیلی در سلک پیروان این فرقه درآمد و در بازگشت به ایران و دعوت به نام نزار پسر مستنصر فاطمی سلسله‏ای‏ هولناک و انتقامجو و قداره‏بند را بنیان نهاد که در انتساب به نام او،به«صباحیه»شهرت یافت و تا سال‏ 654 ق که هولاکوی مغول هسته‏های مرکزی قدرت‏ آنان را در کهستان والموت و...ویران ساخت و اکثر قریب به اتفاق پیروان این فرقه را نابود کرد.(21)نزدیک‏ به دویست سالی بیشتر تقلّباب و تحرکات سیاسی و ترورها و کشتارهای رجال سیاسی از خلیفگان و شاهان‏ و وزیران و پیشوایان روحانی و نظامی به وسیله فداییان‏ این فرقه طرح‏ریزی و عمل می‏شد.

«جامع الازهر»قاهره نیز چنان که پیش از این یادآور شدیم نخستین پایگاه تعلیماتی تبلیغاتی بود که‏ فاطمیان پس از غلبه بر مصر و دست اندازی بر بسیاری‏ از سرزمین‏های تحت حکمرانی عباسیان برای‏ خدشه‏دار ساختن سلطه روحانی خلفای عباسی دایر کردند و در اعتلا و عظمت و تأمین هزینهء زندگی‏ استادان و دانشجویانش از هیچ کوششی فروگذار نکردند.هدف عمدهء خلیفگان فاطمی از تأسیس و ادارهء این مرکز بزرگ تربیت داعیان و مبلغانی بود که‏ وظیفهء اشاعهء مذهب فاطمی و پرورش دشمنان و مذاهب اهل سنت ضد عباسی را بر عهده داشتند.از این رو باید گفت که با کمال تأسف نخستین نهادی که‏ پس از تأسیس مساجد جامع«فسطاط»و«ابن طولون» در مصر شکل گرفت،منظورش دامن زدن به اختلافات‏ فرقه‏ای و ایجاد شکاف و تفرقه در جوامع اسلامی بود، نه پرداختن به اصل دانش اندوزی و تحصیل‏ دانش‏های اصیل و چاره‏ساز.فعالیت آشکار و نهان این‏ داعیان و مبلغان ازهری در عراق و شام و جزیره و موصل‏ و دیگر مناطق ایران و ماوراء النهر که سرزمین‏های‏ شرقی خلافت عباسی نام داشت،اگرچه در روزگار سامانیان سنی مذهب اما آزاده و به دور از تعصبات و تنگ‏نظریهای فرقه‏ای و نیز در دوران امیران شیعی‏ مذهب آل بویه بر ایران و عراق با واکنش‏های جدی و سختگیری ایادی سیاسی و روحانی مواجه نشد و در اواخر عصر حکمرانی آل بویه بر عراق یکی از فرماندهان‏ نظامی آنان به نام ارسلان بساسیری(اهل فسای‏ فارس)که ریاست شرطهء بغداد را بر عهده داشت،چون‏ آفتاب عمر آل بویه را در حال افول می‏دید به هواداری‏ از مستنصر خلیفهء فاطمی(خ 427-487 ق)خطبه‏ خواند و یک سال قائم خلیفهء عباسی را از بغداد بیرون‏ راند و می‏رفت تا برای همیشه طومار دودمان عباسی را در پیچد؛(22)اما ورود برق‏آسای سلجوقیان ترک‏نژاد و نومسلمان به عرصهء سیاسی شرق اسلام و ایران و حمایت و نگاهبانی بی‏دریغشان از مذاهب سنت و خلافت،آب رفته را به جویبار خلافت رو به زوال‏ عباسیان بازگردانید و چندان نپایید که وزیر پرتوان و متعصب شافعی مذهب آنان خواجه نظام الملک‏ طوسی که بیش از سی سال سر رشته اداره سلطنت‏ سلجوقی و خلافت عباسی را در دست داشت از تمامی‏ نیروهای مادی و معنوی خویش در مبارزهء با ازهریون‏ اسماعیلی مایه گذاشت و مدارس بزرگ و پرآوازهء نظامیه‏ را از خراسان بزرگ تا آسیای صغیر برای خنثی کردن‏ تبلیغات ضد عباسی فاطمیان تأسیس کرد.مدارس‏ مذهبی و فرقه‏ای که بعدها توسط پیروان سیاسی و مسلکی او در قلمرو وسیعی از چین تا دریای سیاه بر ضد فاطمیان بنیاد گردید و افسوس که با برخورداری از آن همه امکانات مادی،همه رنگ مجادلات مذهبی و تعلیم سطحی علوم دینی به خود گرفت و از نقش‏ اساسی تعلیم علم برای علم و پروردن بزرگانی علمی از سنخ دانشمندان سدهء سوم تا سدهء پنجم در این‏ مدارس بزرگ و جنجالی خبری نبود.

«جامع الازهر»مصر نیز که رسالت علمی‏اش از آغاز به بیراهه افتاده بود،در طریق تعالی و پیشبرد دامنهء دانش‏ها کارنامه‏ای درخشان نداشت،چنان که نه‏ فیزیکدان و نورشناس برجسته‏ای چون ابن هیثم‏ بصری توانست توان علمی خود را در ازهر عصر فاطمی‏ نشان دهد و نه ابن خلدون مغربی فیلسوف و جامعه‏شناس بزرگ در عصر ممالیک که روزگاری در آن‏ کرسی تدریس داشت.برنامه‏های آموزشی این دانشگاه‏ بزرگ از آن رو که اصالت علمی نداشت در تحکیم‏ مبانی مذهب فاطمی ناکام بود،زیرا در انقراض سلسلهء شیعی فاطمی و غلبهء ایوبیان سنی بر مصر به سال‏ 567 ق«الازهر»به سرعت رنگ باخت و برنامه‏هایش‏ یک شبه به برنامه‏های مذاهب اهل سنت مبدل‏ گشت.(23)در عصر ممالیک و عثمانیان نیز اگرچه‏ «الازهر»در مسیر حفظ میراث زبان و ادب عربی نقشی‏ به نسبت فعال داشت،اما از نظر فکر و اندیشه و ایجاد فضایی فرهنگی و خردپرور همچنان ناکام بود و کارنامهء این دورهء طولانی و پرمخاطرهء«الازهر»محدود بود به‏ پرورش معدودی قاریان قرآن بی‏خبر از مفاهیم و معانی‏ آن و شماری فقیهان سطحی و کوته‏فکر واپس‏گرا که‏ کارشان دست کاری آثار اصیل و کهن علمی از قبیل‏ مطول‏سازی و مختصرپردازی،تفسیر به شرح و حاشیه‏ بر تفسیر و ذیل بر حاشیه یا تعلیقه بر تفسیر بود که جز بستن گره‏های کور بر متون درسی و آثار علمی‏ پیشینیان و زدودن ملکه استعداد و به هدر دادن ذوق و شوق و ایجاد تنفر و انزجار در ذهن و ضمیر دانش‏آموزان اثری دیگر نداشت.درخشش اندک‏ دانشمندانی از نوع جلال الدین سیوطی،مقریزی، نویری،قلقشندی،ابن تغری بردی نیز در زمینهء علوم‏ ادبی و نظری چون تاریخ و جغرافیای تاریخی و علوم‏ قرآنی و مذهبی بود.این جو بی‏خبری و انجماد فکری و روحی در دورهء سلطهء عثمانیان بر مصر به اوج خود رسیده بود که عاملی بیرونی و خارجی آغاز نقطهء تحولی‏ در مصر آغاز سدهء سیزدهم هجری و اواخر سدهء هجدهم میلادی شد.این عامل همانا اشغال مصر توسط نیروهای فرانسوی بود.

چند سالی پیش از اینکه ایران اوایل عصر قاجار با هجوم سپاه توسعه‏طلب تزاران روس به مرزهای شمالی‏ و شمال شرقی ایران درگیر جنگهای پیگیر شود و ایرانیان به دور مانده و ناآگاه از پیشرفتهای علمی و صنعتی باختر زمین را در این جنگ ناخواسته رو به‏ روی صنایع جدید و آتشین نظامی و نمونه‏هایی از آنچه‏ در مغرب زمین تحقق یافته بود قرار دهد،سرنوشت بر این بود که سپاه فرانسه به سرداری ناپلئون بناپارت در 13-1212 ق/1798)با اشغال مصر،مسلمانان آن‏ سوی دنیای اسلام را از خواب بی‏خبری دورهء سلطهء عثمانی بیدار کند و افقی تازه از دانش و تکنولوژی‏ غرب و اروپای مسیحی را در برابر دیدگان مردمی‏ بگشاید که از روزگار فراعنه تا این زمان ضربات استعمار بیگانه را بی‏وقفه بر وجود خویش لمس می‏کردند.

به گفته دکتر شوقی ضیف ادیب و مورخ معاصر مصری:«ملت مصر در خلال این حمله بود که به‏ پاره‏ای از وجوه حیات اروپایی و پیشرفت علوم در آن‏ دیار آگاهی یافت.ناپلئون گروهی از دانشمندان‏ برجسته در رشته‏های تاریخ و علوم طبیعی و ریاضی را همراه خود به مصر آورد و مجمع علمی مصری را با همان سبک و سیاق مجمع علمی فرانسوی دایر کرد و شماری از دانشمندان فرانسوی را به تحقیق و مطالعه در سرزمین مصر مأمور کرد.نتیجهء این مطالعات 9 مجلد کتابی بود که از 1809 تا 1825 م با عنوان‏ وصف مصر در فرانسه به چاپ رسید.افزون بر این‏ ناپلئون کارخانه‏ها،کتابخانه‏ها و چاپخانه‏ای در مصر دایر کرد.(24)این رویداد چنان تحول فکری و تحرک‏ علمی و آشنایی با علوم و فنون جدید ایجاد کرد که‏ مصریان این هجوم بیگانه و اشغال خاک خود توسط اشغالگران فرانسوی را آغاز عصر نهضت در دنیای عرب‏ نامیدند.

حضور سپاه فرانسه در مصر اگرچه چندان دیرپا نبود،اما همین حمله از یک سو مصریان را بر آنچه در دنیای خارج از قلمرو عثمانی می‏گذشت آشنا و آگاه‏ ساخت و از دیگر سو با خدشه بر سلطهء عثمانی به‏ حکمرانانی چون محمد علی پاشا (1220-1264 ق)سعید پاشا(1264-1280 ق)،اسماعیل پاشا(1280-1296 ق)،مجال داد که‏ با استقلالی نسبی گامهایی به سوی ترقی و تعالی‏ بردارند.اما«جامع الازهر»با اینکه در مبارزات ضد استعماری نقشی فعال داشت‏ و مشایخ و استادان ازهری پیشاپیش جامعهء مصری علیه‏ اشغالگران غربی پرچمدار مبارزه ضد استعماری بودند و ازهر در خلال اشغال مصر بارها مورد تجاوز غارت و بمباران سپاه فرانسه قرار گرفت.(25)اما در استمرار برنامه‏های درسی و شیوه‏های آموزشی همچنان نگهدار و نگاهبان سبک و سنت قدیم و با هر نوع نوگرایی در ستیز بود.خاصه اینکه با دست‏اندازی محمد علی پاشا بر موقوفات«الازهر»و اشراف وزارت اوقاف بر این‏ موقوفات و دولتی شدن این نهاد بزرگ و کهن آموزشی، الازهر استقلال دیرین خود را از دست داد و استادان‏ ازهری دیگر آن امنیت مالی و آزادگی فکری گذشته را نداشتند و ناگزیر بودند به خواسته‏های دولتی لبیک‏ گویند که برای امرار معاش از او حقوق دریافت کنند. یادآوری این نکته ضروری نمی‏نماید که آنچه آن روز بر سر«الازهر»آمد،زنگ خطری است بر رؤسای‏ حوزه‏های علمیه ایران در این زمان که با اغتنام از فرصت‏های به دست آمده و تحولات موجود شتاب‏زده و بی‏اینکه از این رویداد«الازهر»تجربه‏ای اندوزند ناآگاهانه می‏کوشند که با دولتی کردن این نهادهای‏ مستقل و اعطای سخاوتمندانهء مدارک تحصیلی به‏ تصور استفاده از امکانات دولتی بار مسؤولیت مالی‏ خود را سبک گردانند و از کل امکانات مملکتی که در اختیار دارند به سود حوزه‏های علمیه‏ای که خود بر آنها دست دارند،بیشترین بهره را ببرند،غافل از اینکه چه‏ آفات و خطراتی از این رهگذر در آینده متوجه آنان‏ خواهد گشت،دولتها در گردشند و آنچه ماندنی است، مردمند و پایگاه مردمی.

اوضاع«الازهر»بر این منوال می‏گذشت که سید جمال الدین در 1288 ق/1871 م در مصر حضور یافت و کشتی افکار مواجش بر کرانه الازهر کهن لنگر انداخت و در گرماگرم رقابتهای سیاسی استعمار فرانسه و انگلیس و سلطهء فرسودهء عثمانی توانست از الازهر به عنوان پایگاه مناسبی برای اجرای اهداف‏ عالیه‏ای که در سر داشت بهره برگیرد.سید جمال الدین چراغ نیم مردهء این نهاد آموزشی- تبلیغاتی بازمانده از عصر فاطمیان مصر را که با آن همه‏ نام و نشان روزگاران گذشته نتوانسته بود گامهای‏ مؤثری در پیشبرد دامنهء دانش‏ها و وحدت دینی و تحول فکری بردارد،فروغی فراگیر و بی‏سابقه بخشید و طی نزدیک به 9 سال اقامت در مصر یاران و مریدان و شاگردانی گرد خویش فراهم کرد که غالب آنان از مشایخ نامدار و استادان ازهری بودند یا شدند و به یاری‏ آنان تحولی در اصلاحات فکری جامعهء مصری ایجاد شد که رستاخیز فکریش نامیدند و امواج این اصلاحات از محدودهء مصر گذشت و بیشتر کشورها و سرزمینهای‏ عرب‏نژاد یا عرب‏زبان آن روزگار از جمله سودان و سوریه‏ و لبنان و عراق را فرا گرفت.(26)

سید جمال الدین پدیده‏ای نو و بی‏سابقه در جامعهء

روحانیت غرق در اوهام و خرافات سیاه روزگار اواخر سدهء سیزدهم و اوایل سدهء چهاردهم هجری در سراسر سرزمین‏های اسلامی بود که بی‏باکانه پا را از تنگنای‏ تقالید و عادات عصر دریوزگی و بی‏خبری جامعه و روحانیت خفته در تعصبات بیرون نهاد.بندهای قومی‏ و حصارهای نژادی و موانع فرقه‏ای و مسلکی را بردرید،با مسلمان و مسیحی و یهودی،حتی بی‏دینان‏ درآمیخت و با شاهان و سلاطین و سران سیاسی،دینی‏ کشورهای ایران،افغانستان،روس،عثمانی،هند، مصر،سودان،عراق،حجاز،فرانسه و انگلیس با مدارا یا بحارا درآمیخت تا از جامعهء گرفتار تفرقه و بازیچهء اوهام‏ و استعمار به عنوان وسیله‏ای برای نیل به آرمان انسانی‏ و هدف عالی خود-که همان وحدت جهان اسلام بود- بهره برگیرد و زنگار جهل و فقر را از اندام این جامعه‏ بزداید.طبیعی است که در این راستا مغزهای خشک و افکار خرد تحمل اهداف و اعمال بلندش را نداشت و تیربار طعن‏ها و لعن‏ها،جرأت،جلادت و وحدت‏ ذهنش را از هر سو نشانه می‏گرفت و بسیاری از نیات و اعمالش را ناکام می‏ساخت،و در این رهگذر از روحانیت اغلب سازشکار و واپس‏گرای روزگار خویش‏ بیش از دیگران ضربه خورد.اما در مصر چنین نشد و «جامع الازهر»جایی بود که نخستین گامهای‏ اصلاح‏طلبی او و شاگردان و یار وفادارش محمد عبده‏ در آن خودنمایی کرد.سید از یک سو اقتدار ریشه‏دار سنت گرایان را در مظان تردید قرار می‏داد و از دیگر سو راه را برای شکل‏گیری دوبارهء استنباط از طریق‏ اجتهاد هموار می‏ساخت.(27)سید با این تعبیر که‏ جامعهء اسلامی بیمار و نجات و رستگاری آن در خود اسلام است،دو هدف عمده را دنبال می‏کرد:احیای‏ دین راستین،و استیلای اسلام برای رهایی از زنجیر استثمار و استعمار.

شیخ محمد عبده(1323 ق/1905 م)شاگرد و یار وفادار و هواخواهی که سید هنگام تبعید از قاهره،در حق وی به مصریان گفته بود:«من شیخ عبده را برای‏ شما باقی می‏گذارم.حکمت او برای مصر کافی‏ است».(28)همان روستازادهء درس خواندهء ازهری بود که روزگاری رنج رفتار و آموزش ناهنجار ازهریون دل و دماغ او را از آموختن خسته و آزرده کرده بود و به‏ روزنه‏های رهایی چشم می‏دوخت تا با همان نفخه‏های‏ نخستین سید اندام خمیده و امید پژمرده‏اش قد برافراشت،بر کرسی استادی ازهر و ریاست آن و سپس‏ بر بلندترین مقام روحانی سیاسی یعنی مفتی اعظم‏ سراسر مصر ارتقاء یافت و با دنبال کردن این چهار هدف اساسی:رهانیدن فکر از زنجیرهای استدلال‏ تقلیدی؛فهم و درک درست به سان صدر اسلام و روزگار خلفای راشدین که سید جمال الدین بر آن تکیه‏ داشت؛اقتدار نهایی نه در مذاهب و نه در سلسلهء سران‏ دینی بلکه در قرآن و سنت؛ایجاد معیارهای عقلانی‏ برای تفسیر.(29)

عبده روزگاری در سمت استادی و ریاست دانشگاه‏ «الازهر»و زمانی به عنوان شخصیت تراز اول و بارز علمی سیاسی و مصلح نامدار جامعهء مصری توانست‏ برنامه‏های سنتی«الازهر»این نهاد آموزش عالی و در عین حال واپس‏گرای مصر را با علوم و فنون جدید پیوند دهد.

اینها همه از برکات بهره‏های فکری و نکته‏هایی بود که از فکر بکر جمال الدین الهام‏ می‏گرفت؛برنامه‏های اصولی و اهداف عالی و بلند پروازانه‏ای که سید جمال نتوانست در موطن خود ایران‏ عملی سازد و ایران عصر ناصری تحمل این تحولات‏ فکری را نداشت و در نتیجه حوزه‏های علمیه ایران‏ همزمان با ورود علوم و فنون جدید به عرصهء آموزش و تأسیس دارالفنون به عنوان نخستین نهاد آموزش عالی‏ به سبک نوین با آنها همگام نشد و خود را با برنامه‏های‏ نوین پیوند نداد و رشته‏های جدید از دانش بشری و مورد نیاز افراد جامعه چون پزشکی،ریاضی،طبیعی، فیزیک و شیمی،جغرافیا،علوم اجتماعی و تاریخ‏ جامعه‏شناسی و ادبیات را نه تنها در خود جا نداد،بلکه‏ رویاروی آن ایستاد و درهای خود را به روی هر چه غیر از فقه و اصول بود و بوی پیشرفت داشت،بست.بر عکس عبده در مصر با اصلاح و تصویب قوانین،گزینش‏ استاد و دانشجو از طریق آزمونهای دقیق علمی،حذف‏ دروس و متون درسی بی‏فایده و دماغ آزار و افزودن‏ رشته‏ها و کتابهای درسی جدید،ایجاد نظم و ضابطه‏ برای صدور مدارک تحصیلی،تأمین حقوق استاد و دانشجو و تأسیس کتابخانه مرکزی و اماکن مسکونی‏ استادان و دانشجویان تأسیس شعبه‏های«الازهر»در شهرهای بزرگ مصر،نظارت هیأت آموزشی دانشگاه‏ ازهر بر دیگر مراکز آموزشی سراسر مصر و نیز تأسیس‏ نمایندگیها در بسیاری از کشورهای شرق و غرب جهان‏ اسلام و حتی کشورهای غربی و نیز پرورش نسلی‏ انقلابی و اصلاح‏طلب و نواندیش از بین معاصران‏ خویش و دوره‏های پس از خود که راهبری فکری‏ جامعهء مصری را در پیش گرفتند و دیگر اصلاحات و اقداماتی که ذکرش به درازا می‏کشد،(30)منشأ و مصدر خدماتی ارزنده شد که از«الازهر»آغاز شد و در سراسر مصر دامن گسترد و این همه تحول را که‏ رستاخیز فکری‏اش نام نهادند،مرهون حضور فعال و فکر سیال سید جمال الدین یا روح متحرک بیداری‏ مصر دانستند.(31)

به گفتهء هشام شرابی:«جمال الدین افغانی و محمد عبده پرنفوذترین چهره‏های جنبش اصلاح‏طلبی‏ اسلامی بودند[جنبشی که از الازهر جوشیدن گرفت‏] محمد رشید رضا از راه مجلهء ماهانهء خود به نام«المنار» که احتمالا بیش از سی و پنج سال مهمترین نشریه‏ اصلاح‏طلبانه جهان اسلام بود،در پخش اندیشه‏های‏ آنان(و نیز اندیشه‏های خود)نقش قاطعی ایفا کرد...از همین آغاز باید اشاره کرد که جنبش تجدید حیات‏ دینی به پیشگامی افغانی و عبده تردیدی در مورد آیین‏ پدید نیاورد،مبارزه‏جویی که غرب بر جامعهء اسلامی‏ تحمیل می‏کرد،سرچشمهء انگیزهء اصلی جنبش‏ اصلاح‏طلبی بود.هدف این جنبش آن بود که از راه پاسخ دادن به مبارزه‏جویی غرب به طریق«مثبت»از جامعهء اسلامی دفاع کند.اصلاح‏طلبی بر آن بود که‏ حقیقت اسلامی را دوباره برقرار و تقویت کند... بنابراین برای محافظه کارترین دانشمندان الازهر دشوار بوده است که در قاعده‏سازی...از این اصول عقاید خطایی بیابند».(32)

چنان که پیش از این یادآور شدیم،سرزمین مصر و جامعهء مصری که با اشغال سپاه فرانسه و پس از آن‏ انگلیس و نیز از پرتو رقابت این دو کشور استعمارگر اندک آشنایی را با پیشرفتهای علمی و فرهنگ و تجدد رو به رشد دنیای غرب حاصل کرد و این عوامل تا حدودی از بار فشار سلطهء دیرپای عثمانیان بر آنان‏ می‏کاست،فضایی به نسبت مناسب در این کشور کهن‏ و بزرگ اسلامی پدید آورد که سید جمال توانست بیش‏ از دیگر کشورهای شیعه و سنی نشین اسلامی افکار و اهداف سیاسی خویش را در آن عرضه کند.دانشگاه‏ «الازهر»که تا این زمان به رغم مبارزات ضد استعماری‏ در برابر هر پدیدهء جدید علمی و آموزشی سرسختی و مقاومت نشان می‏داد،جای مناسبی بود که سید بر استعدادهای مساعد و تشنهء اصلاحات اما آزرده و سرخورده از شیوه‏های فرسودهء آموزشی و افکار و اعمال واپس‏گرا،سنتی و محافظه کار مشایخش‏ آگاهی یابد.این نسل جوان که تکیه‏گاه اصلی و سرمایهء عمدهء امید و اتکال سید جمال بودند با حضور در مجالس درس و بحث و سخنرانیهای سید در«الازهر»و بیرون از آن رشد فکری و شعور سیاسی لازم برای‏ پیگیری آرمان‏های اصلاحات دینی و ملی او را یافتند این امواج فکری که به وسیله سید جمال و محمد عبده‏ از«الازهر»جوشیدن گرفت،سازنده و پردازنده نسلی‏ پرشور،وطن‏پرست،اصلاح‏اندیش و راست کردار شد که با وجود آن همه موانع سیاسی و اجتماعی توانستند با خلق و نشر آثار سودمند و هشدار دهندهء علمی و فکری و نیز دست یافتن بر بسیاری از مشاغل حساس‏ سیاسی اجتماعی جامعهء مصری را در صدر جوامع‏ مسلمان آغاز سدهء چهاردهم هجری/بیستم میلادی‏ قرار دهند که اگر اتحاد ننگین برخی از شیوخ و سران‏ وابسته به استعمار انگلیس عرب در پدیده اسراییل در قلب جهان اسلام چهره می‏نمود،و نیروهای مادی و معنوی این کشور تازه رهایی یافته از استعمار قرون و اعصار گذشته را درگیر جنگهای بی‏حاصل در یمن و نیز جنگهای تحمیلی و خیانتهای رنگارنگ استعمار در نیم قرن اخیر نمی‏ساخت،می‏رفت که مصر پیشتاز و سلسله جنبان جنبش‏های آزادیخواهی در کسب‏ استقلال واقعی و پیشرفتهای مادی و معنوی در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی شود.این‏ پروردگان فکری و هواداران اندیشه‏های سیاسی- دینی سید جمال الدین و یار و مددکار او محمد عبده‏ اغلب از دانش آموختگان ازهری بودند که هر گونه‏ حرکت اصلاحی و جنبش فکری در مصر و سوریه و لبنان و عراق و کشورهای شمال آفریقا از پرتو افکار و اعمال صادقانه آنان نشأت گرفت.این بزرگان که شرح‏ احوال و آثارشان به درازا می‏کشد،دست کم نام و نشانشان حسن ختامی است برای این مقال:

ادیب اسحاق دمشقی مسیحی(م 1303 ق)از ادیبان و نویسندگان سوری که سالها در مصر با نشر مجلهء«مصر»و«التجاره»پیشتاز افکار آزادیخواهی بود، عبد الله ندیم(م 1314 ق)از ادیبان و خطیبان و شاعران جهادگر و انقلابی جنبش عرابی پاشا که مجلهء «الاستاد»را تأسیس کرد و از سوی دولت انگلیس تبعید شد.عبدالرحمان کواکبی(م 1320 ق)زاده و تعلیم‏ یافته در حلب که در مصر روزگار گذرانید و کتاب‏ «طبایع الاستبداد»نمایندهء فکر ضد استعماری او است.

مصطفی لطفی منفلوطی(م 1343 ق)نویسنده و شاعر نامدار که در«الازهر»به حلقهء درس عبده پیوست‏ مؤسس مجله«المؤید»که مقالات«النظرات»را برای‏ آگاهی عموم در آن می‏نوشت،محمد مویلحی(م‏ 1348 ق)از رجال نهضت عرابی پاشا و صاحب مجلهء «مصباح الشرق»،محمد رشید رضا(م 1354 ق)از نویسندگان و عالمان ادب و تاریخ و تفسیر که اصالت‏ بغدادی داشت و به هند و حجاز و سوریه و اروپا سفرها و سخنرانیهای انقلابی کرد و با پیوستن به عبده از هواداران فکری او شد و چنان که پیش از این گفتیم‏ مجلهء«المنار»او بیش از سی سال نهال آزادیخواهی و نوگرایی را در دنیای عرب و شرق اسلامی بارور ساخت، عبدالحمید الرافعی(م 1350 ق)درس خوانده در الازهر نزد سید جمال و عبده،عبدالقادر مغربی(م‏ 1375)نویسنده«مذاکرات سید جمال الدین‏ الافغانی»،مصطفی عبدالرزاق(م 1366 ق)از محققان علوم دینی و ادبی که به استادی فلسفه و ریاست در«الازهر»و وزارت اوقاف مصر دست یافت و شرح حال عبده را به زبان فرانسه نوشت.و نیز بسیاری‏ دیگر از بزرگانی که روزگارشان به زمان ما پیوند خورده‏ است.(33)

پی‏نوشت:

(1)-کرمانی،ناظم الاسلام،«تاریخ بیداری ایرانیان»،امیر کبیر، چاپ چهارم،1371 خ 1/62

(2)-کرمانی،همان جا ص 61،دولت آبادی،یحیی،«حیات یحیی» تهران،رنگین،چاپ چهارم،1362 خ 1/91.

(3)-اصغر مهدوی،ایرج افشار،«اسناد و مدارک چاپ نشده دربارهء سید جمال الدین مشهور به افغانی»،انتشارات دانشگاه تهران، 1342 خ،ص 146 و 158.حائری،عبد الهادی،«تاریخ جنبش‏ها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی»،مشهد،آستان‏ قدس،1368 خ،ص 88.

(4)-هدایت،مهدیقلی،«گزارش تاریخ ایران»،بخش قاجاریه،چاپ‏ سنگی تهران،ص 156.

(5)-شریف رضی،«نهج البلاغه»،ترجمهء سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،چاپ دوم،1370 خ ص 444.

(6)-حائری،ص 79،رائین،اسماعیل؛«فراموشخانه و فراماسونری‏ در ایران»،امیرکبیر،1357 خ،1/359-421.

(7)-رک:کتاب:«مجموعهء اسناد و مدارک چاپ نشده دربارهء سید جمال الدین».

(8)-حلبی،علی اصغر،«زندگی و سفرهای سید جمال الدین‏ اسدآبادی»،با شرح و نقد رسالهء نیچریه،به ضمیمه،مقالهء اسلام و علم،نوشته ارنست رنان و جوابیه سید جمال الدین.ترجمهء سید محمد علی جمالزاده،تهران زوار،1350 خ،بخش رساله ص، 16-18 و 27-30.

(9)-برای نمونه رک:امین الدوله.میرزا علی،«خاطرات»هدایت، مهدیقلی،«گزارش تاریخ ایران»،بخش قاجاریه،خاطرات و خطرات، احتشام السلطنه،خاطرات،یحیی دولت‏آبادی،«حیات یحیی»،ناظم‏ الاسلام کرمانی،«تاریخ بیداری ایرانیان»،دکتر مهدی ملک زاده، «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»،عبد الله مستوفی،«شرح زندگانی‏ من،یا رجال عصر قاجار»،مهدی بامداد،«رجال ایران در سدهء 12، 13 هجری»،«آراء و معتقدات سید جمال الدین افغانی»،محمد محمدی ملایری،«درس اللغة و الآدب»،سید جمال الدین‏ الاسدآبادی.مرتضی مطهری،«نهضت‏های اسلامی در صد سالهء اخیر»،محیط طباطبایی،«نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق‏ زمین»،علی اصغر حلبی«زندگی و سفرهای سید جمال الدین‏ اسدآبادی»،اسماعیل رایین«فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، جلد اول.حمید عنایت،«اندیشهء سیاسی در اسلام معاصر»، عبدالهادی حائری،«تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری»و...

(10)-هدایت ص 152.

(11)-ملک زاده،مهدی،«تاریخ انقلاب مشروطیت»،تهران،علمی، چاپ دوم،1363 خ 1/150-154.

(12)-مقریزی،تقی الدین،«الخطط المقریزیه»،قاهره،مکتبة الثقافة الدینیة،2/273.

(13)-طه الولی،«المساجد فی الاسلام»،دارالعلم للملایین‏ 1409 هـ/1988 م،ص 524،525.«بایاردداج»،دانشگاه الازهر، ترجمهء آذر میدخت مشایخ فریدنی.تهران،مرکز نشر دانشگاهی، 1367 خ.ص 165-190.

(14)-ابن اثیر جزری،«کامل التواریخ»،بیروت. 1385 هـ-/1965 م،6/126.

(15)-ابن طیفور،احمد بن طاهر،«بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه»،بغداد،مکتبة المثنی،1388 هـ/1968 م،ص 79.

(16)-ابن تغری بردی،«النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره»، مصر،وزارة الثقافة،3/1 و 251

(17)-ابن خلکان«وفیات الاعیان»...،تصحیح احسان عباس،قم، شریف رضی،چاپ دوم،1364،7/139.

(18)-جوینی،عطا ملک،«تاریخ جهانگشا»،تصحیح محمد قزوینی، تهران،نشر کتاب،چاپ سوم،1367 خ،3/146.

(19)-ابن خلدون،«تاریخ العبر»،ترجمهء عبد المحمد آیتی،مؤسسهء مطالعات و تحقیقات فرهنگی،1366 ج،3/39-42.الندیم، محمد بن اسحاق،«الفهرست»،ترجمهء محمدرضا تجدد،امیر کبیر، چاپ سوم،1364 خ،ص 348-349.برنارد لوئیس،«تاریخ‏ اسماعیلیان»،ترجمه فریدون بدره‏ای،تهران،توس،1362 خ،ص‏ 69-70.

(20)-ناصر خسرو قبادیانی،«سفرنامه»،کوشش محمد دبیر سیاقی،تهران،زوار چاپ دوم،1335 خ،ص 48-73.

(21)-جوینی،«تاریخ جهانگشا»،3/268-278.

(22)-ابن اثیر،«کامل التواریخ»،9/639-649.

(23)-ابن ملکان،«وفیات الاعیان»،7/206-207.

(24)-شوقی ضیف«الادب العربی المعاصر فی مصر»،دار المعارف‏ مصر،چاپ پنجم ص 12-14.

(25)-«بایاردواج»،دانشگاه الازهر،ص 113-114.

(27-26)-شرابی،هشام،«روشنفکران عرب و غرب»،ترجمه‏ عبدالرحمن عالم،تهران،دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی‏ 1369 خ ص،31-34.

(28)-«بایاردواج»،همانجا ص 134.

(29)-شرابی،هشام،همانجا ص 43-46.

(30)-«بایارداج»،همانجا،ص 133-142.

(31)-شرابی،همانجا،ص 46.

(32)-همو،همانجا،31-32.

(33)-حنا الفاخوری،«تاریخ الادب العربی»،ترجمه عبدالمحمد آیتی،تهران،توس،ص 754 و 767،حائری همانجا ص 99،شوقی‏ ضیف،همانجا،ص 227-230،شرابی،همانجا ص 31-32، زرکلی،خیرالدین،«الاعلام»،بیروت چاپ هفتم 1986 م 1/285 و 3/83 و 287-298 و 411،4/47 و 137-138، 5/305-306،6/126،7/239-240.